

یادداشت

رفاه اجتماعی و تعامل نهادی

محمدآخوندپورامیری

پژوهشگرمسائل ایران

رفاه اجتماعی موضوعی است که اهمیت و دامنه آن، از سطح مسئله اجتماعی و جامعه‌شناختی فراتر رفته و گاهی تا لایه‌های آشکار و پنهان عرضه سیاست نیز نفوذ می‌کند. سیاست‌های اجتماعی موضوعی است که پیوندی راهبردی با دو مسئله افزایش عدالت و کاهش نابرابری خواهد داشت؛ به این اعتبار که چنانچه سیاست‌های تدوینی در ساختار قوانین طراحی‌شده توسط دولت و نهادهای ذی‌ربط نتواند شکاف‌ها و نابرابری‌ها را در لایه‌های اجتماع کاهش دهد، آثار زیان‌بار آن نه‌فقط متوجه افزایش فقر و عدم دسترسی به امکانات پایه اولیه است، بلکه حتی می‌تواند زمینه‌ساز نارضایتی عمومی و در نهایت بحران‌های سیاسی-اجتماعی شود.

با درک ضرورت پرداختن به مسئله سیاست اجتماعی، اندیشمندان این حوزه، موضوع رفاه اجتماعی را به عنوان غایت طراحی و تدوین سیاست‌های اجتماعی توسط هر دولتی متصورند. به این منظور هر دولت با طراحی قوانین در قالب نظام تأمین اجتماعی و همچنین حمایت‌های اجتماعی، در پی تحکیم و گسترش رفاه اجتماعی در سطوح مختلف جامعه است. تاریخ رفاه اجتماعی مدرن در ایران مصادف است با اواخر دوره قاجاریه که هم‌زمان است با برخورد و آشنایی ایرانیان با تجدد و آغاز تغییرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه. در این دوران، قانون مشروطه تصویب شد که خود، منشأ بسیاری از تحولات، از جمله پذیرش تدریجی نهادهای مدرن دنیای غرب و استقرار آن در ایران بود که از جمله آنها «دولت رفاه» است. اولین قانون مربوط به بیمه‌های اجتماعی در ایران مربوط به سال ۱۳۰۹ است که طرح تأسیس صندوق احتیاط وزارت طرق و شوارع در مجلس ایران تصویب شد. با ایجاد این صندوق، کارگران ساده (عمله‌ها) و کارگران روزمزد و کنتراتی تحت پوشش قرار گرفتند. در سال ۱۳۱۱ کارگران شاغل در امور ساختمان‌های دولتی نیز به این جمع افزوده شدند. به‌تدریج کارکنان کنتراتی و روزمزد دولتی کارخانجات، بنگاه‌های صنعتی و معدنی نیز در زمره بیمه‌شدگان درآمدند. این روند توسعه بیمه‌ها و خدمات اجتماعی تا انقلاب اسلامی تحت تأثیر وقایع داخلی و خارجی، با چالش‌هایی مواجه شد تا اینکه انقلاب اسلامی که یکی از اهداف مهم آن رفاه اجتماعی بود، جای رژیم پادشاهی را گرفت. وقتی درباره «نهادهای رفاهی» صحبت می‌کنیم، باید بدانیم رفاه در یک جامعه هرگز محصول یک نهاد واحد یا یک سیاست ساده نیست. رفاه اجتماعی در واقع نتیجه تعامل و گاه رقابت میان مجموعه‌ای از نهادهاست که هرکدام از زاویه‌ای به نیازهای انسان پاسخ می‌دهند. مهم‌ترین نیروهایی که این منظومه را شکل می‌دهند، دولت، بازار، نظام‌های بیمه‌ای و تأمین اجتماعی، جامعه مدنی و نهادهای داوطلبانه و خانواده هستند. این نهادها، با وجود تفاوت‌های بنیادین، کنار هم «اکوسیستم رفاه» را می‌سازند؛ اکوسیستمی که اگر هماهنگ و متعادل باشد، امنیت و آسایش را در زندگی مردم ایجاد می‌کند و اگر دچار بی‌نظمی شود، رفاه به تجربه‌ای ناپایدار و نابرابر تبدیل می‌شود. دولت نقشی کلیدی و مرکزی‌ترین نهاد رفاهی است؛ نهادهی که مسئولیت دارد حداقل استانداردهای زندگی را برای همه شهروندان تضمین کند؛ آموزش همگانی، سلامت عمومی، امنیت اجتماعی و حمایت از افراد آسیب‌پذیر. دولت با قانون‌گذاری، مالیات، یارانه‌ها و ارائه مستقیم خدمات عمومی، چارچوبی ایجاد می‌کند که در آن زندگی اجتماعی قابل اعتماد و پیش‌بینی‌پذیر شود. اما این نقش فقط زمانی کارآمد است که دولت نه جای دیگر نهادهای را بگیرد و نه از مسئولیت خود عقب‌نشینی کند، بلکه به عنوان هماهنگ‌کننده و تنظیم‌گر عمل کند.

بازار نیز بخشی از تأمین رفاه را برعهده دارد؛ به‌ویژه از طریق ایجاد اشتغال، تولید خدمات و سازمان‌دهی فرصت‌های اقتصادی. بازار ظرفیت نوآوری، سرعت و تنوع دارد. اما منطق آن سودآوری است. اگر بازار بدون تنظیم‌گری و ضابطه عمل کند، خدمات رفاهی و فرصت‌های زندگی به کالاهایی تبدیل می‌شوند که فقط برخی توان خرید آنها را دارند. بنابراین نقش دولت در کنار بازار، نه حذف بازار، بلکه تنظیم و تصحیح آن است تا رقابت اقتصادی به نابرابری ساختاری تبدیل نشود. مجموع این نهادها را می‌توان شکل‌هایی از «کثرت‌گرایی رفاهی» (Welfare Pluralism) دانست؛ وضعیتی که در آن رفاه، حاصل همکاری و تقسیم‌کار میان بخش‌های مختلف است. در کشورهای توسعه‌یافته، این کثرت‌گرایی بر پایه معماری نهادی روشن، قوانین هماهنگ و نظام اطلاعاتی منسجم سامان یافته است. اما در بسیاری از کشورهای در حال توسعه این ترکیب، تاریخی و تکه‌تکه است؛ صندوق‌های بیمه‌ای شغلی متعدد با منطق‌های متفاوت، نهادهای حمایتی موازی و ناهماهنگ، جامعه مدنی و بخش داوطلبانه ضعیف‌شده توسط دولت و بازار، شبکه‌های حمایتی خانوادگی ناپایدار و تحت تأثیر شکاف طبقاتی و در نهایت دولت‌هایی که بیشتر «واکنشگر منفعل»اند تا «سازنده فعال».

برای فهم بهتر ساختار رفاه در ایران، می‌توان نهادهای رفاهی را در قالب چهار لایه بررسی کرد: نهادهای بیمه‌ای، نهادهای حمایتی، خدمات اجتماعی و مراقبتی و نهادهای سیاست‌گذار و تنظیم‌گر. در نگاه دقیق‌تر، این چهار لایه نه به عنوان مراحل جداگانه، بلکه به عنوان بخش‌هایی از یک سیستم پیوسته قابل فهم‌اند. نظام بیمه‌ای، امنیت شغلی را فراهم می‌کند، اما چون بخش‌هایی از جامعه تحت پوشش قرار نمی‌گیرند، لایه‌حمایتی برای جبران این شکاف وارد عمل می‌شود. با این حال، حمایت مالی به‌تنهایی برای زندگی انسانی کافی نیست؛ نیازهای روزمره مراقبتی، نیاز به ساختار خدمات اجتماعی دارد و در نهایت، فقط با وجود لایه سیاست‌گذاری هماهنگ‌کننده است که این سه سطح می‌توانند به‌جای مجموعه‌ای از جزیره‌ها، نظامی منسجم و عادلانه را شکل دهند. به طور کلی در ایران، مسئله اصلی در نبود منابع یا نبود نهاد نیست. ایران هم نهادهای بیمه‌ای گسترده دارد، هم نهادهای حمایتی تثبیت‌شده، هم شبکه‌های قوی همیاری اجتماعی و هم ذخیره‌ای تاریخی از ارزش‌های دینی و اخلاقی در حمایت از نیازمندان. چالش اصلی در ایران، نبود هماهنگی میان این اجزاست.

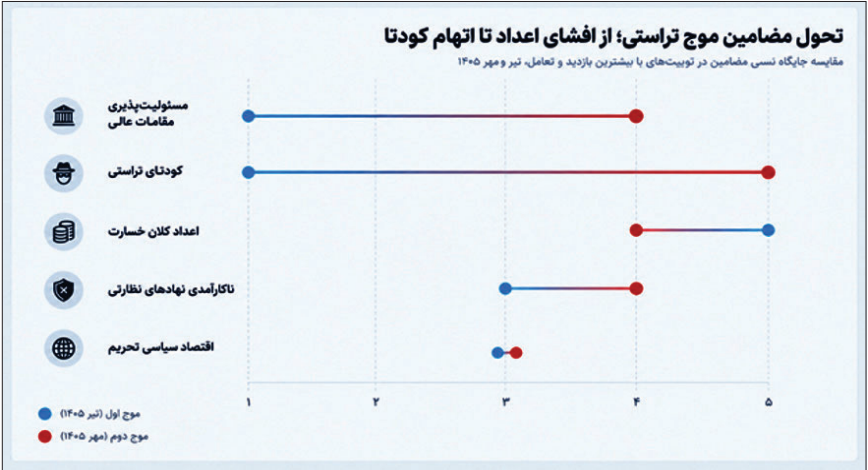
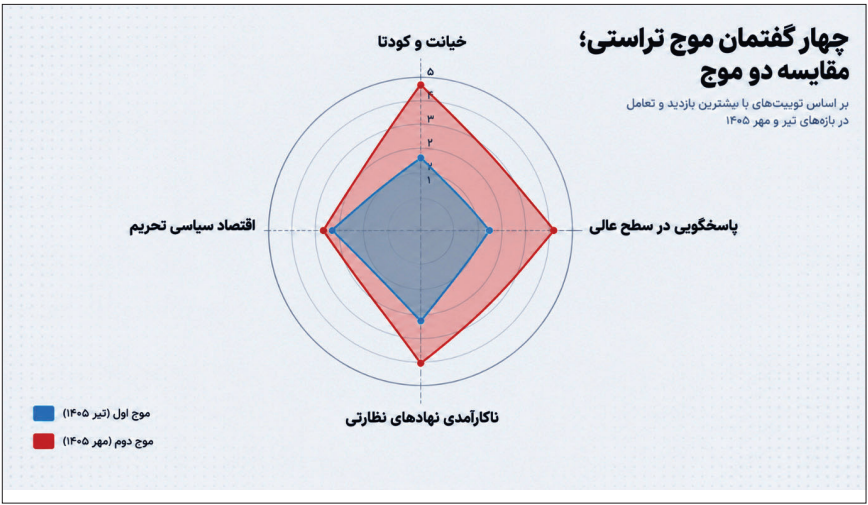
سازمان آگهی‌های روزنامه شرق

۸۶۰۳۶۱۱۹

www.sharghdaily.com

تراستی در آینه تویتر

چگونه «تراستی» از پرونده مالی به بحران مشروعیت تبدیل شد



گفتمان، سطح مطالبات را از مدیران میانی به عالی‌ترین مقامات اجرایی و قضائی ارتقا می‌دهد. گفتمان سوم، «ناکارآمدی نهادهای نظارتی» است که بر تعطیلی عملی قوه قضائیه، عدم اعلام اسامی و ضعف نظارت تأکید دارد. این گفتمان، اعتماد عمومی به نهادهای نظارتی را تضعیف و فضای سیاسی را برای مطالبات رادیکال‌تر فراهم می‌کند. گفتمان چهارم، «اقتصاد سیاسی تحریم» است که تحریم را به عنوان منبع رانت و فساد معرفی می‌کند و می‌پرسد چرا تداوم تحریم به نفع گروه‌های خاص تمام می‌شود؟ این گفتمان، اگرچه در موج اول نیز حضور داشت، در موج دوم عمیق‌تر و سیاسی‌تر می‌شود.

مقایسه آماری؛ تمرکز بر روایت‌های سیاسی

بررسی توییت‌های با بیشترین بازدید و تعامل در دو موج، تفاوت‌های آماری معناداری را نشان می‌دهد. در موج اول، تمرکز بازدیدها بر توییت‌هایی بود که اعداد کلان و اسامی را افشا می‌کردند. در موج دوم، تمرکز بر توییت‌هایی است که لحن مطالبه‌گرانه و اتهام سیاسی دارند.

در موج دوم، یک توییت حدود ۳۷.۵ درصد از کل بازدیدها و ۶.۸ درصد از لایک‌ها را به خود اختصاص داده است. توییت دیگری نزدیک به ۲۹.۹ درصد از بازدیدها و ۴۷.۷ درصد از لایک‌ها را کسب کرده است. به عبارت دیگر، دو توییت نخست این موج، حدود ۶۷.۴ درصد از بازدیدها و ۷۳.۴ درصد از لایک‌ها را در اختیار دارند. این تمرکز شدید نشان می‌دهد در بحران‌های سیاسی-اقتصادی، تعداد محدودی از محتواها می‌توانند روایت غالب را شکل دهند و افکار عمومی را به سمت خود جلب کنند. نرخ تعامل نیز در توییت‌هایی که لحن مطالبه‌گرانه و اتهام سیاسی دارند، تا حدود ۱۰ درصد می‌رسد؛ درحالی‌که توییت‌های صرفاً خبری نرخ تعامل کمتری دارند. این یعنی مخاطبان توییت‌ی بیش از گزارش خشک، به روایت‌های سیاسی و مطالبه‌گرانه واکنش نشان می‌دهند.

فراتحلیل؛ چرا این تغییر اهمیت دارد؟

این تغییر را نمی‌توان صرفاً یک تغییر موضوعی دانست. آنچه در موج دوم رخ داده، بازتعریف رابطه میان جامعه و نهادهای رسمی است. در موج اول، جامعه از نهادهای می‌پرسید: «پول ما کجاست؟»؛ این یک پرسش درون‌سیستمی بود. در موج دوم، جامعه از نهادهای می‌پرسد: «شما چه کسی هستید که باید پاسخ‌گو باشید؟»؛ این یک پرسش فراسیستمی است. توییت‌ر در این موج نه‌فقط یک رسانه، بلکه یک سامانه هشدار زودهنگام برای مشروعیت نهادی عمل کرده است. اگر نهادهای رسمی نتوانند روایت خود را از این پرونده ارائه دهند و پاسخ‌گویی شفاف و سریع را در دستور کار قرار ندهند، شکاف میان افکار عمومی و نهادهای عمیق‌تر خواهد شد و زمینه برای گفتمان‌های رادیکال‌تر فراهم می‌شود.

جمع‌بندی

دو موج «تراستی» در توییت‌ر فارسی، دو مرحله از یک تحول گفتمانی را نشان می‌دهند: مرحله اول، کشف یک رسوایی مالی بود؛ مرحله دوم، مطالبه پاسخ‌گویی سیاسی است. در موج اول، اعداد و اسامی، سلاح افشاگران بودند. در موج دوم، اتهام و مطالبه مجازات، سلاح مطالبه‌گران است. این تغییر، بازتاب یک واقعیت عمیق‌تر است: پرونده تراستی‌ها از یک اختلاف اقتصادی فراتر رفته و به آزمونی برای مشروعیت نهادهای نظارتی و سیاسی تبدیل شده است. مدیریت این پرونده، نیازمند درک این تغییر و پاسخ‌گویی در سطحی است که با سطح مطالبات جدید هم‌تراز باشد.

مضمون پنجم، اقتصاد سیاسی تحریم است. تحریم نه‌فقط محدودیت، بلکه یک کسب‌وکار پرسود برای گروه‌های خاص معرفی می‌شود. در این نگاه، تداوم تحریم به نفع گروه‌هایی است که از رانت ارزی و انحصار فروش نفت سود می‌برند.

مقایسه شبکه مضامین؛ از افشا به محاکمه

شبکه مضامین دو موج، تفاوت بنیادین را نشان می‌دهد. در موج اول، مضمون مرکزی «تراستی» به چهار شاخه اصلی پیوند خورده بود: افشای اسامی، نقش بانک‌ها، جغرافیای فرار و اعداد کلان. این شبکه، یک شبکه افشاگرانه با هدف نشان‌دادن ابعاد یک فساد مالی بود. در موج دوم، شبکه مضامین تغییر می‌کند. مضمون مرکزی «تراستی» به پنج شاخه جدید پیوند می‌خورد: مسئولیت‌پذیری مقامات عالی، کودتای تراستی، اعداد کلان خسارت، ناکارآمدی نهادهای نظارتی و اقتصاد سیاسی تحریم. این شبکه، یک شبکه مطالبه‌گرانه است که هدفش نه‌فقط نشان‌دادن فساد، بلکه تعیین مسئولیت و مطالبه مجازات است. این تغییر شبکه نشان‌دهنده یک جابه‌جایی بنیادین در مرکز ثقل بحث است: از «چیستی فساد» به «چه کسی مسئول است». در موج اول، جامعه از نهادهای می‌پرسید: «پول ما کجاست؟»؛ این یک پرسش درون‌سیستمی بود. در موج دوم، جامعه از نهادهای می‌پرسد: «شما چه کسی هستید که باید پاسخ‌گو باشید؟»؛ این یک پرسش فراسیستمی است.

تحلیل گفتمان موج اول؛ چهار روایت رقیب

گفتمان حاکم بر موج اول را می‌توان در چهار روایت اصلی دسته‌بندی کرد. گفتمان نخست، «فساد شبکه‌ای» است که تراستی را نه یک دزد منفرد، بلکه بخشی از یک شبکه منسجم با ارتباطات سیاسی و اقتصادی معرفی می‌کند. در این گفتمان، تأکید بر نسبت‌های خانوادگی، نقش بانک‌ها و جغرافیای فرار است. گفتمان دوم، «خیانت فردی» است که مشکل را به چند تراستی خان فروکاسته و نظام را قربانی سوءاستفاده آنها معرفی می‌کند. این گفتمان، عمدتاً توسط حامیان نظام و رسانه‌های رسمی مطرح می‌شود و تلاش می‌کند مسئولیت را از سطح ساختاری به سطح فردی کاهش دهد.

گفتمان سوم، «علت‌شناختی-تحریمی» است که تراستی‌ها را معلول تحریم می‌داند. در این نگاه، تحریم، ناگزیر به واسطه‌گری و سپس فساد منجر شده است. این گفتمان، بحث را از سطح فردی به سطح ساختاری می‌برد، اما مسئولیت را به عوامل خارجی نسبت می‌دهد. گفتمان چهارم، «اقتصاد سیاسی تحریم» است که تحریم را نه‌فقط محدودیت، بلکه فرصتی برای رانت‌سازی و شکل‌گیری شبکه‌های فساد معرفی می‌کند. این گفتمان، پرسشی بنیادین مطرح می‌کند: چه کسانی از تداوم تحریم سود می‌برند؟

تحلیل گفتمان موج دوم؛ ظهور روایت کودتا

در موج دوم، گفتمان‌ها تغییر می‌کنند و یک روایت جدید به مرکز می‌آید. گفتمان نخست، «خیانت و کودتا» است که تراستی را نه دزد ساده، بلکه خائن به امنیت ملی و عامل کودتا معرفی می‌کند. این گفتمان، امنیتی‌سازی موضوع را در دستور کار قرار می‌دهد و مطالبه مجازات سنگین را مطرح می‌کند. در این روایت، تراستی‌ها با جنگ، ترور و حوادث دی‌ماه پیوند می‌خورند.

گفتمان دوم، «پاسخ‌گویی در سطح عالی» است که از وزیر نفت تا معاون اول و رئیس قوه قضائیه را هدف پرسش قرار می‌دهد. در این نگاه، فساد در این سطح بدون حمایت یا بی‌توجهی مقامات عالی ممکن نبوده است. این

پرونده «تراستی‌ها» در ماه‌های اخیر از یک اختلاف مالی درباره بازنگشتن ارز نفتی، به یکی از پیچیده‌ترین پرونده‌های اقتصادی-امنیتی کشور تبدیل شده است. سخنگوی قوه قضائیه در ۱۴ مهر ۱۴۰۵ اعلام کرد ۷۱ پرونده در این حوزه تشکیل و حدود ۲۶ هزار میلیارد تومان از منابع مربوطه اعاده شده است. دادستان تهران نیز از توقیف املاک متعدد متهمان و تعیین‌تکلیف ۲۵ میلیارد یورو از پرونده رفع تعهد ارزی خبر داد. هم‌زمان، پرونده فروش نفت با چک و سفته، از یک راهکار دزدان تحریم به «ابرپرونده ۱۲۷ هزار میلیارد تومانی» تبدیل شده است. استعفای محسن پاک‌نژاد، وزیر نفت در ۱۲ مهر ۱۴۰۵ و واگذاری ۸۰ میلیون بشکه نفت به چهار تراستی که مجلس را به ورود واداشت، ابعاد تازه‌ای به ماجرا افزوده است. در این میان، توییت‌ر فارسی نه‌فقط آینه این تحولات، بلکه میدانی برای بازتعریف معنای «تراستی» بوده است.

دو موج، دو جهان معنایی

بر اساس تحلیل توییت‌های با بیشترین بازدید و تعامل در دو بازه زمانی، دو موج متمایز قابل شناسایی است. موج اول در بازه ۱۲ تیر تا ۱۲ مرداد ۱۴۰۵ شکل گرفت و اوج آن در ۴ و ۵ مرداد هم‌زمان با انتشار آمار ۹۴ میلیارد یورو تعهد ارزی رفع‌نشده بود. موج دوم در بازه ۱۲ تا ۲۰ مهر ۱۴۰۵ رخ داد و با استعفای وزیر نفت، ابرپرونده ۱۲۷ هزار میلیارد تومانی و طرح «کودتای تراستی» گره خورد.

این دو موج، اگرچه حول یک کلیدواژه می‌چرخند، در سه سطح بنیادین با یکدیگر تفاوت دارند: موضوع چیست؟ چه کسی صحبت می‌کند؟ و با چه لحنی؟ بررسی دقیق این سه سطح، تصویری از یک تحول گفتمانی را نشان می‌دهد که فراتر از یک پرونده اقتصادی، به رابطه میان جامعه و نهادهای رسمی مربوط می‌شود.

تحلیل مضمون موج اول؛ شوک اعداد و افشای شبکه
در موج اول، هسته مرکزی بحث اعداد بود. توییت‌های پربازدید حول محور ۹۴ میلیارد یورو، ۲۰ هزار و ۶۷۶ نفر درگیر، ۱۵ اعلان قرمز اینترنل و ۲۰۰ میلیون دلار فرار یک تراستی خاص می‌چرخید. مضمون غالب «شوک عددی» بود؛ مقایسه ارقام کلان با بودجه کشور، زندگی روزمره مردم و دارایی‌های لوکس. واژگان پرترکر شامل «نفت»، «دلار»، «بانک» و «دبی» بود. مضمون نخست این موج، افشای شبکه بود. کاربران تلاش می‌کردند نشان دهند تراستی‌ها یک شبکه منسجم با نسبت‌های خانوادگی، ارتباطات سیاسی و مقاصد مشخص قرار هستند. فهرست اسامی و نسبت‌های خویشاوندی با چهره‌های سیاسی بلندپایه، یکی از پربازدیدترین محتواهای این موج بود. مضمون دوم، نقش بانک‌ها بود. توییت‌های متعددی به نقش نظام بانکی در پول‌شویی، ثبت دارایی‌های کاذب و خلق پول برای دلاری که نیامده بود اشاره می‌کردند. مضمون سوم، جغرافیای فرار بود. دبی به عنوان مقصد اصلی خروج سرمایه و محل تجمع تراستی‌ها، به یک برجسب هویتی برای این پرونده تبدیل شده بود. پرسش محوری این موج این بود: «چقدر و چگونه دزدیده شد؟» و مطالبه اصلی، شفافیت مالی و بازگشت پول بود. لحن غالب، ترکیبی از خشم و طنز تلخ بود. توییت‌هایی که با مقایسه ارقام کلان و زندگی روزمره ساخته شده بودند، بالاترین تعامل را داشتند. مخاطب در این موج، تماشاگر یک رسوایی بود.

تحلیل مضمون موج دوم؛ از عدد به نظام، از فساد به خیانت

در موج دوم، هسته مرکزی بحث از عدد به نظام منتقل شد. اگرچه اعداد هنوز حضور دارند؛ ۱۲ میلیارد دلار، هشت میلیارد دلار، ۵۶ میلیون بشکه، ۱۲۷ هزار میلیارد تومان، اما این اعداد دیگر خود موضوع نیستند؛ آنها شواهدی برای یک اتهام بزرگ‌تر هستند. پرسش محوری موج دوم این است: «چه کسی مسئول است و آیا این یک کودتا بود؟» مضمون نخست این موج، مسئولیت‌پذیری مقامات عالی است. استعفای وزیر نفت بدون محاکمه، انتصاب وزیر بی‌فایت توسط تیم سیاسی و پاسخ‌گویی معاون اول و رئیس قوه قضائیه، به محورهای اصلی بحث تبدیل شده است. در این مضمون، پرسش اصلی این است که چرا فردی که ۱۲ میلیارد دلار پول نفت را از دست داده، به‌جای زندان، استعفا می‌دهد و از صحنه خارج می‌شود. مضمون دوم، «کودتای تراستی» است. در این روایت، تراستی‌ها نه‌فقط دزد، بلکه عوامل یک پروژه سیاسی معرفی می‌شوند که هدف آن تضعیف امنیت ملی، تحمیل جنگ و حتی ترور بوده است. عبارت «کودتای تراستی» به عنوان یک کلان‌روایت جدید، تلاش می‌کند فساد اقتصادی را به خیانت سیاسی گره بزند. این پیوند، سطح بحث را از «پاسخ‌گویی پول برگردانده شود» به «چه کسی مسئول این خیانت است» ارتقا داده است.

مضمون سوم، اعداد کلان خسارت است؛ عدم بازگشت ۱۲ میلیارد دلار ارز نفتی، کم‌شدن هشت میلیارد دلار و ۵۶ میلیون بشکه نفت و تخفیف ۱۰۰برابری نفت در دوره مدیریت جدید. این اعداد به عنوان «شوک عددی» عمل و توجه مخاطب را به خود جلب می‌کنند، اما برخلاف موج اول، در خدمت یک اتهام سیاسی قرار دارند. مضمون چهارم، ناکارآمدی نهادهای نظارتی است. تعطیلی عملی قوه قضائیه، عدم اعلام اسامی متهمان و ضعف نظارت بانک مرکزی و وزارت نفت، محور اصلی این مضمون است. در این نگاه، نهادهای نظارتی یا توان برخورد با فساد کلان را ندارند یا اراده سیاسی برای این کار وجود ندارد.